زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام

محسن خرازی

بسم الله الرحمن الرحیم

زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام قسمت مربوط به امام جواد علیه السلام

نویسنده:

موسسه در راه حق

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام قسمت مربوط به امام جواد علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : زندگینامه چهارده معصوم علیهم السلام/محسن خرازی/هیئت تحریریه موسسه در راه حق

وضعیت ویراست : [ویراست ؟]

مشخصات نشر : [قم]: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری : ۶۳۲ ص.

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

یادداشت : بالای عنوان: پیشوایان معصوم علیهم‌السلام

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۰۱۲۳۰

ولادت حضرت امام محمد تقی

چهل و چند سال از عمر شریف هشتمین پیشوا، امام رضا علیه‌السلام می‌گذشت، ولی هنوز آن گرامی فرزندی نداشت. این موضوع برای شیعیان نگران کننده بود چرا که بر اساس روایات رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام معتقد بودند که امام نهم فرزند امام هشتم خواهد بود، به همین جهت سخت در انتظار بودند تا خدای متعال پسری به امام رضا علیه‌السلام عطا فرماید، حتی گاهی به خدمت امام شرفیاب می‌شدند و از او می‌خواستند دعا کند خداوند پسری به او عنایت کند و آن گرامی در پاسخ آنان را دلداری می‌داد و می‌فرمود: «خداوند پسری به من می‌دهد که وارث من و امام پس از من خواهد بود». [۱] . سرانجام دهم ماه رجب سال ۱۹۵ هجری قمری امام محمد تقی علیه‌السلام به دنیا آمد. [۲] نام آن حضرت محمد و کنیه‌ی او ابوجعفر و مشهورترین القاب او تقی و جواد است. تولد آن گرامی برای جامعه‌ی شیعه، شادی بخش و موجب استواری ایمان و اعتقاد بود؛ زیرا تردیدی که ممکن بود به جهت دیر شدن تولد آن گرامی برای برخی از شیعیان رخ دهد برطرف شد. نام مادر امام جواد علیه‌السلام سبیکه است و امام رضا علیه‌السلام او را خیزران نامید، این بانوی گرامی از خاندان ماریه قبطیه [۳] ، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در فضایل اخلاقی از برترین زنان عصر خویش بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روایتی او را «خیرة الاماء» بهترین کنیزان نامیده است [۴] و امام [صفحه ۴۳۶] موسی بن جعفر علیه‌السلام سالها پیش از آنکه این بانو به خانه‌ی امام رضا علیه‌السلام بیاید، برخی از خصوصیات او را بیان فرمود و توسط یزید بن سلیط، یکی از یاران خویش، برای او سلام فرستاد. [۵] . - حکیمه خواهر امام رضا علیه‌السلام می‌گوید: به هنگام ولادت امام محمد تقی علیه‌السلام برادرم از من خواست نزد خیزران باشم، نوزاد روز سوم ولادت دیده به سوی آسمان گشود، و به چپ و راست نگریست و گفت: «اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمدا رسول الله» من با ملاحظه‌ی چنین موضوع شگفتی هراسان برخاستم و به خدمت برادرم آمدم و آنچه دیده بودم به عرض رساندم، امام فرمود: «شگفتی‌هایی که بعد از این از او خواهید دید بیشتر از آنچه تاکنون دیده‌اید خواهد بود». [۶] . - ابو یحیی صنعانی می‌گوید: خدمت امام رضا علیه‌السلام بودم امام جواد را که کودکی خردسال بود نزد آن حضرت آوردند، فرمود: «این مولودی است که برای شیعه مولودی مبارکتر از او به دنیا نیامده است». [۷] . شاید این فرمایش امام به همان جهت باشد که قبلا اشاره کردیم، زیرا تولد امام جواد نگرانی شیعیان را از اینکه امام رضا علیه‌السلام جانشینی ندارد برطرف ساخت، و ایمان آنان را از آلودگی به شک و تردید نجات داد. - نوفلی می‌گوید: هنگام مسافرت امام رضا علیه‌السلام به خراسان به آن گرامی عرض کردم: «با من امری و فرمانی ندارید؟» فرمود: «بر تو باد که پس از من از فرزندم محمد پیروی کنی، من به سفری می‌روم که باز نخواهم

آمد». [۸] . - محمد بن ابی عباد که کاتب امام رضا علیه‌السلام بود می گوید: «آن گرامی از فرزندش محمد علیه‌السلام با کنیه [۹] یاد می کرد، [و هنگامی که از امام جواد علیه‌السلام نامه‌ای می‌رسید] می‌فرمود: «ابوجعفر به من نوشته است...» و هنگامی که [به فرمان امام رضا علیه‌السلام] به ابوجعفر نامه می‌نوشتم، او را با بزرگی و احترام مورد خطاب قرار می‌داد، و نامه‌هایی که از امام جواد علیه‌السلام می‌آمد در نهایت بلاغت و زیبایی کلام بود». و نیز محمد بن ابی عباد می گوید: از امام رضا علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «پس از من ابوجعفر وصی من و جانشینم در میان خانواده‌ام خواهد بود». [۱۰] . [صفحه ۴۳۷] - معمر بن خلاد می گوید: امام رضا علیه‌السلام در حالی که مطلبی را یاد می کرد فرمود: «چه نیازی دارید این مطلب را از من بشنوید؟ این ابوجعفر است که او را به جای خود نشانده‌ام و در مکان خود قرار داده‌ام (هر سئوال و مشکلی داشته باشید او پاسخ خواهد داد) ما خاندانی هستیم که فرزندان ما از پدران [حقایق و معارف و علوم را] کاملا به ارث می‌برند». [۱۱] منظور آن است که همه علوم و مقامات امامت از امام قبلی به امام بعدی می‌رسد، و این مخصوص امامان علیهم السلام است نه فرزندان دیگر ائمه. - خیرانی از پدرش نقل می کند که گفت: در خراسان نزد امام رضا علیه‌السلام بودم، کسی از آن حضرت پرسید: «اگر برای شما حادثه‌ای رخ دهد به چه کسی رجوع کنیم؟» فرمود: «به پسرم ابوجعفر». گویا سئوال کننده سن و سال امام جواد را کافی نمی‌دانست (و فکر می کرد چگونه کودکی می تواند عهده‌دار امامت باشد) امام رضا علیه‌السلام فرمود: «خدای متعال، عیسی را به نبوت و رسالت برانگیخت در حالی که سن او از سن کنونی ابوجعفر هم کمتر بود». [۱۲] . - عبدالله بن جعفر می گوید: همراه با صفوان بن یحیی خدمت امام رضا علیه‌السلام شرفیاب شدیم، و امام جواد علیه‌السلام سه ساله بود و حضور داشت، از امام پرسیدیم: «اگر حادثه‌ای روی دهد جانشین شما کیست؟» امام به ابوجعفر اشاره کرد و فرمود: «این فرزندم». گفتیم: «با این سن و سال؟» فرمود: «آری با همین سن و سال. خدای متعالی عیسی علیه‌السلام را حجت خویش قرار داد در حالی که سه سال هم نداشت». [۱۳] .

امامت آن گرامی

امامت مانند نبوت موهبتی الهی است که خدای متعال به بندگان برگزیده و شایسته‌ی خود عطا فرموده است، و در این موهبت سن و سال دخالتی ندارد. شاید کسانی که پیامبری و امامت کودك خردسال را بعید و نا ممکن پنداشته‌اند، این امور الهی و آسمانی را با مسائل عادی اشتباه کرده‌اند و در یك ردیف تصور نموده‌اند؛ در حالی که این طور نیست و امامت و نبوت به خواست خدای متعال وابسته است. خداوند به بندگانی که با علم نامحدود خویش شایستگی‌شان را برای چنین مقامی می‌داند عنایت می کند و هیچ اشکالی ندارد که گاهی بنابر [صفحه ۴۳۸] مصالحی خداوند همه‌ی علوم را به کودکی خردسال عطا کند و او را در سنین کودکی به پیامبری مبعوث و یا به امامت امت بگمارد. امام نهم حضرت جواد علیه‌السلام در حدود هشت یا نه سالگی به مقام شامخ امامت رسید. - معلی بن محمد می گوید: پس از شهادت امام رضا علیه‌السلام امام جواد را دیدم و در قد و اندام او دقیق شدم تا برای شیعیان بازگو کنم، در این حال آن حضرت نشست و فرمود: «ای معلی خداوند در امامت نیز همانند نبوت احتجاج کرده و فرموده است: «و آتیناه الحکم صبیا؛ به یحیی در خردسالی نبوت دادیم»». [۱۴] . - محمد بن حسن بن عمار می گوید: دو سال در مدینه خدمت علی بن جعفر می‌رفتم و او روایاتی که از برادرش امام موسی بن جعفر علیه‌السلام شنیده بودم برایم می گفت و می‌نوشتم. یك روز در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد او نشسته بودم، امام جواد وارد شد؛ علی بن جعفر بدون کفش و ردا از جای جست و دست آن حضرت را بوسید و تعظیم کرد. امام به او فرمود: «ای عمو بنشین خدا تو را رحمت کند». عرض کرد: «سرور من چگونه بنشینم در حالی که شما ایستاده‌اید». هنگامی که علی بن جعفر به جای خود بازگشت یاران و معاشرانش او را سرزنش کردند که تو عموی پدر او هستی و این گونه او را احترام می کنی! علی بن جعفر گفت: «ساکت باشید، در حالی که خدای عزیز و جلیل این ریش سفید را - و بر محاسن خود دست نهاد - سزاوار امامت ندیده و این جوان را سزاوار یافته و امام قرار داده

[می‌خواهید] فضیلت او را انکار کنم؟! از آنچه می‌گویید به خدا پناه می‌برم، من بنده‌ی اویم». [۱۵] . - عمر بن فرج می‌گوید: همراه امام جواد علیه‌السلام در کنار دجله ایستاده بودیم، به ایشان گفتم: «شیعیان شما ادعا می‌کنند شما وزن آب دجله را می‌دانید». فرمود: «آیا خـدا توانایی آن را دارد که علم به وزن آب دجله را به پشه‌ای عطا کنـد؟» گفتم: «آری خدا قادر است». فرمود: «من نزد خدا از پشه و از بیشتر مخلوقاتش گرامی‌ترم». [۱۶] . - علی بن حسان واسطی می‌گوید: تعدادی اسباب بازی همراه برداشتم و گفتم: «[چون امام خردسال است] آنها را برای آن حضـرت هـدیه می‌برم!» خدمت آن [صـفحه ۴۳۹] گرامی شـرفیاب شدم... پیش رفتم و اسباب بازی‌ها را نزد او نهادم. خشـمگین به من نگاه کرد... و فرمود: «خدا مرا برای بازی نیافریده است، مرا با بازی چکار!» اسباب بازیها را برداشـتم و از آن گرامی طلب بخشـش کردم، و او پـذیرفت و مرا عفو کرد، و بیرون آمـدم. [۱۷] . از جمله شـگفتی‌های انبیاء درس ناخوانـدگی آنان است که علومشان را از استـادان بشـری فرا نگرفته‌اند؛ بلکه از ذات لایزال الهی کسب علم نموده‌اند. همین ویژگی (بی‌نیازی از درس خوانـدن و آموزش) موجب آن بود که سن و سال در رسالت و مأموریت الهی پیشوایان آسـمانی نقشـی نداشت، بلکه به تأییـد خدای متعال و به خواست او در هر سن و سالی ممکن بود از جانب خدا به نبوت و پیشوایی و هدایت انسانها برگزیده و گسیل شونـد؛ چنـانکه برخی در میانسالی و برخی در سـنین بالاتر و برخی در جوانی و حتی در کودکی به مقام شامـخ نبوت نائل گشـتند که نیل به این مقام جز با خواست خدای متعال ممکن نیست، و آنجا که خواست خدا باشد سن و سال نقشی نخواهد داشت. چنین بود که می‌بینیم به تصـریح قرآن حضـرت یحیی در کودکی و حضرت عیسی در گهواره پیامبرند: «یا یحیی خذ الکتاب بقوهٔ و اتینـاه الحکم صبیا» [۱۸] . «قـالوا کیف نکلم من کـان فی المهـد صبیـا قـال انی عبـدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا» [۱۹] . بنابراین از خـامی و نـادانی است که برخی مخالفـان بر امـامت بعضـی از امامان پاک ما که به خواست خـدا در سـنین کودکی بر مسند امامت نشسـته‌اند، خرده بگیرند که چرا امام جواد علیه‌السـلام در سن هشت یا نه سالگی به امامت رسیده است. حضرت امام ابوجعفر محمد بن علی الجواد علیه‌السـلام پس از شـهادت پدر گرامیش، به تصـریح پیشوایان گذشـته و با تعیین قبلی از طرف امام هشـتم، عهده‌دار امامت و خلافت خدا در زمین شد، و به جهت خردسالی، بسیار اتفاق افتاد که دشمنان و کم خردان ایشان را می‌آزمودند، اما تجلی علوم الهی آن گرامی چنـان چشـمگیر بود که به راسـتی برای تأییـد نبوت حضـرت یحیی و عیسـی بایـد امـامت آن گرامی را شـاهد آورد، نه نبوت آن دو را بر امامت ایشان. [صفحه ۴۴۰]

اخبار غیبی و معجزات

اشاره

۱- پس از شـهادت امام رضا علیه‌السـلام هشتاد نفر از دانشمندان و فقهای بغداد و شهرهای دیگر برای انجام مراسم حج به مکه سفر کردنـد. در سر راه خویش به مدینه وارد شدند تا امام جواد علیه‌السـلام را نیز ملاقات نمایند و در خانه‌ی امام صادق علیه‌السـلام که خالی بود فرود آمدنـد... امام علیه‌السـلام که خردسال بود وارد مجلس آنان شد. شخصـی به نام موفق او را به حاضـران معرفی کرد، همه به احترام برخاسـتند و سـلام کردند. آنگاه پرسـش‌هایی عنوان شد که امام به خوبی پاسخ داد و همگان [از اینکه آثار امامت را در آن گرامی دیدند، به امامتش اطمینان بیشتری پیدا کردند و] خوشـحال شدند و آن حضرت را ستودند و دعا کردند... یک نفر از آنـان بـه نـام اسـحاق می‌گویـد: من نیز در نـامه‌ای ده مسأله نوشـتم تـا از آن حضـرت بپرسم و بـا خـود گفتم: اگر آن بزرگـوار به پرسـش‌های من پاسخ داد از او تقاضا می‌کنم که دعا کند خداوند فرزندی را که همسـرم حامله است پسر قرار دهد. مجلس به طول کشـید، پیوسته از آن گرامی می‌پرسیدند و او پاسخ می‌داد. برخاستم بروم تا روز بعد نامه‌ی خود را به آن حضرت بدهم. امام تا مرا دیدی فرمود: «ای اسـحاق! خدا دعای مرا مستجاب فرمود، نام فرزندت را احمد بگذار». گفتم: «سپاس خدای را، بی‌تردید این همان

حجت خداست». اسحاق به وطن خود بازگشت، و خداوند پسری به او عنایت کرد و نام او را احمد نهاد. [۲۰] . [صفحه ۴۴۱] ۲- عمران بن محمد اشعری می‌گوید: خدمت امام جواد علیه‌السلام شرفیاب شدم، پس از انجام کارهایم به امام عرض کردم: «ام الحسن به شما سلام رساند و خواهش کرد یکی از لباس‌هایتان را برای آنکه کفن خود سازد عنایت فرمایید». امام فرمود: «او از این کار بی‌نیاز شد». من بازگشتم و نفهمیدم منظور امام از این سخن چه بوده تا آنکه خبر رسید، ام الحسن سیزده یا چهارده روز پیش از آن هنگام که من خدمت امام بودم درگذشته است. [۲۱] . ۳- احمد بن حدید می‌گوید: با گروهی برای انجام مراسم حج می‌رفتیم. راهزنان راه را بر ما بستند [و اموالمان را بردند] چون به مدینه رسیدیم امام جواد علیه‌السلام را در کوچه‌ای ملاقات کردم، به منزل آن گرامی رفتم و داستان را به عرض امام رساندم. فرمان داد لباسی و پولی برایم آوردند، و فرمود: «پول را میان همراهان خویش به همان مقدار که دزدها از آن برده‌اند تقسیم کن». پس از آنکه تقسیم کردم دریافتم پولی را که امام عطا کرده بود درست به همان اندازه بود که دزدها برده بودند نه کمتر و نه بیشتر. [۲۲] . ۴- محمد بن سهل قمی می‌گوید: در مکه مجاور شده بودم. به مدینه رفتم و بر امام جواد علیه‌السلام وارد شدم. می‌خواستم از امام لباسی تقاضا کنم، اما تا هنگام خداحافظی نشد که تقاضای خود را بگویم. با خود اندیشیدم که تقاضایم را در نامه‌ای به آن حضرت بنویسم، و همین کار را کردم. آنگاه به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و با خود قرار گذاشتم که دو رکعت نماز بخوانم و صد بار از خدای متعال خیر و صلاح بطلبم؛ اگر به قلبم الهام شد که نامه را برای امام بفرستم می‌فرستم وگرنه نامه را پاره کنم. چنان کردم و به قلبم گذشت که نامه را نفرستم، نامه را پاره کرده به سوی مکه رهسپار شدم. در این حال شخصی را دیدم دستمالی در دست و لباسی در آن دارد و میان کاروانیان مرا می‌جوید. به من رسید وگفت: «مولایت این لباس را برایت فرستاده است...» [۲۳] .

بارور شدن درخت

۵- مأمون، امام جواد علیه‌السلام را به بغداد آورد، و دختر خود را به همسری او داد؛ ولی امام علیه‌السلام در بغداد نماند و با همسرش به مدینه بازگشت. به هنگام بازگشت، گروهی از مردم برای وداع و خداحافظی امام را تا خارج از شهر بدرقه کردند؛ هنگام نماز مغرب به محلی که مسجدی قدیمی داشت رسیدند. امام به آن [صفحه ۴۴۲] مسجد رفت تا نماز مغرب بگذارد. در صحن سرای مسجد درخت سدری بود که تا آن هنگام میوه نداده بود، آن گرامی آبی خواست و در بن درخت وضو ساخت و نماز مغرب را به جماعت به جای آورد و پس از آن چهار رکعت نافله خواند و سجده‌ی شکر کرد، آنگاه با مردم خداحافظی فرمود و رفت. فردای آن شب درخت به بار نشست و میوه‌ی خوبی داد، مردم از این موضوع بسیار تعجب کردند. [۲۴] از مرحوم شیخ مفید نقل کرده‌اند که سالها بعد خود این درخت را دیده و از میوه‌ی آن خورده است.

اعلام شهادت امام رضا

۶- امیهٔ بن علی می‌گوید: هنگامی که امام رضا علیه‌السلام در خراسان بودند، من در مدینه می‌زیستم و به خانه‌ی امام جواد علیه‌السلام رفت و آمد داشتم؛ معمولا بستگان امام برای عرض سلام می‌آمدند. یک روز به کنیز خویش فرمود به آن (بانوان فامیل) بگوید برای عزاداری آماده شوند. روز بعد بار دیگر امام به آنان گوشزد کرد که برای عزاداری آماده شوند! پرسیدند: «برای عزای چه کسی؟» فرمود: «عزای بهترین انسان روی زمین». مدتی بعد خبر شهادت امام رضا علیه‌السلام آمد و معلوم شد همان روز که امام جواد علیه‌السلام فرموده بود: «برای عزاداری آماده شوید»، امام رضا علیه‌السلام در خراسان به شهادت رسیده است. [۲۵] .

اعتراف قاضی

۷- قاضی یحیی بن اکثم که از دشمنان خاندان نبوت و امامت است خود اعتراف می کند که: روزی نزدیک قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امام جواد علیه‌السلام را دیدم. با او در مسائل مختلفی به مناظره پرداختم و همه را پاسخ داد. گفتم: «به خدا سوگند می‌خواهم چیزی از شما بپرسم ولی شرم دارم». امام فرمود: «من پاسخ را بدون آنکه پرسشت را به زبان آوری می گویم؛ تو می‌خواهی بپرسی امام کیست؟» گفتم: «آری به خدا سوگند پرسشم همین است». فرمود: «امام منم». [صفحه ۴۴۳] گفتم: «نشانه‌ای بر این ادعا دارید؟» در این هنگام عصایی که در دست آن حضرت بود به سخن آمد و گفت: «او مولای من و امام این زمان و حجت خداست». [۲۶] .

نجات همسایه

۸- علی بن جریر می گوید: خدمت امام جواد علیه‌السلام شرفیاب بودم، گوسفندی از خانه‌ی امام گم شده بود. یکی از همسایگان را به اتهام سرقت آن کشان کشان نزد امام آوردند. امام فرمود: «وای بر شما! او را رها سازید، گوسفند را او ندزدیده، هم اکنون گوسفند در فلان خانه است بروید گوسفند را بگیرید». به همان خانه‌ای که امام فرموده بود رفتند و گوسفند را یافتند و صاحب خانه را به اتهام دزدی دستگیر کرده و کتک زدند و لباسش را پاره کردند؛ اما او سوگند یاد می کرد که گوسفند را ندزدیده است. او را نزد امام آوردند، فرمود: «وای بر شما، بر این شخص ستم کردید، گوسفند خودش به خانه‌ی او وارد شده و او اطلاعی نداشته است». آنگاه امام برای دلجویی و جبران لباسش، مبلغی به او عطا کرد. [۲۷] .

رهایی زندانی

۹- علی بن خالد می گوید: در سامراء خبر شدم که مردی را با قید و بند از شام آورده و در این جا زندانی کرده‌اند و می گویند مدعی پیامبری شده است. به زندان مراجعه کردم و با زندانبان مدارا و محبت نمودم تا مرا نزد او بردند. او را مردی با فهم و خردمند یافتم، پرسیدم: «داستان تو چیست؟» گفت: «در شام در محلی که می گویند سر مقدس سید الشهداء حسین بن علی علیه‌السلام را در آنجا نصب کرده بودند، [۲۸] عبادت می کردم. یک شب در حالی که به ذکر خدا مشغول بودم، ناگهان شخصی را جلوی خود دیدم که به من گفت: «برخیز». برخاستم و به همراه او چند قدمی پیمودم. دیدم در مسجد کوفه هستیم. از من پرسید: «این مسجد را می‌شناسی؟» گفتم: «آری مسجد کوفه است». در آنجا نماز خواندیم و بیرون آمدیم. باز اندکی راه رفتیم. دیدم در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم [صفحه ۴۴۴] در مدینه هستیم. تربت پیامبر را زیارت کردیم و در مسجد نماز خواندیم و بیرون آمدیم. اندکی دیگر رفتیم، دیدم در مکه در خانه‌ی خدا هستیم؛ طواف کردیم و بیرون آمدیم و اندکی دیگر پیمودیم خود را در شام در جای اول یافتم و آن شخص از نظرم پنهان شد. از آنچه دیده بودم در تعجب و شگفتی ماندم. تا یک سال گذشت و باز همان شخص آمد و همان مسافرت و ماجرا که سال پیش دیده بودم به همان شکل تکرار شد؛ اما این بار وقتی می‌خواست از من جدا شود او را سوگند دادم که خود را معرفی کند، فرمود: «من محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب هستم». این داستان را برای برخی نقل کردم و خبر آن به محمد بن عبدالملک زیات، وزیر معتصم، عباسی، رسید. فرمان داد مرا در قید و بند به اینجا آورند و زندانی سازند و به دروغ شایع کردند که من ادعای پیامبری کرده‌ام. علی بن خالد می گوید به او گفتم: «می‌خواهی ماجرای تو را به زیات بنویسم تا اگر از حقیقت ماجرا مطلع نیست مطلع شود؟» گفت: «بنویس». داستان را به زیات نوشتم، در پشت همان نامه‌ی من پاسخ داد: «به او بگو از کسی که یک شبه او را از شام به کوفه و مدینه و مکه برده و بازگردانده است بخواهد از زندان نجاتش دهد». از این پاسخ اندوهگین شدم و فردای آن روز به زندان رفتم تا پاسخ را به او بگویم و او را به صبر و شکیبایی توصیه نمایم؛ اما دیدم زندانبانان و پاسبانان و بسیاری دیگر ناراحت و مضطربند؛ پرسیدم: «چه شده

است؟» گفتند: «مردی که ادعای پیامبری داشت، دیشب از زندان بیرون رفته و نمی‌دانیم چگونه رفته است؟ به زمین فرو رفته و یا به آسمان پرواز کرده است؟! و هر چه جستجو کردند اثری از او بدست نیاورند». [۲۹] . ۱۰- ابوالصلت هروی که از یاران نزدیک امام رضا علیه‌السلام بود و پس از شهادت امام رضا به فرمان مأمون به زندان افتاد، می گوید: «یک سال زندانی بودم و دلتنگ شدم، شبی بیدار ماندم و به عبادت و دعا پرداختم، و پیامبر و خاندان گرامی او را شفیع خویش قرار دادم و خداوند را به حرمت آنان سوگند دادم که مرا نجات بخشد. هنوز دعایم [صفحه ۴۴۵] پایان نیافته بود که دیدم امام جواد علیه‌السلام در زندان نزد من است. فرمود: «ای ابوالصلت سینه‌ات تنگ شده است؟» عرض کردم: «آری به خدا سوگند». فرمود: «برخیز». و دست بر زنجیرهای من زد و قیدها باز شد و دست مرا گرفت و از زندان بیرون آورد. نگهبانان مرا دیدند، اما به کرامت آن حضرت یارای سخن گفتن نداشتند. امام چون مرا بیرون آورد فرمود: «برو در امان خدا، بعد از این هرگز مأمون را نخواهی دید و او نیز تو را نخواهد دید». و همچنان شد که امام فرموده بود. [۳۰] .

در مجلس معتصم عباسی

زرقان که با ابن دواد [۳۱] دوستی و صمیمیت داشت می گوید: یک روز ابن ابی دواد از مجلس معتصم بازگشت در حالی که غمگین بود، علت را جویا شدم گفت: «امروز آرزو کردم که کاش بیست سال پیش مرده بودم!» پرسیدم: «چرا؟» گفت: «به خاطر آنچه از ابوجعفر - (امام جواد علیه‌السلام) - در مجلس معتصم بر سرم آمد!» گفتم: «جریان چیست؟» گفت: «شخصی به سرقت اعتراف کرد و از خلیفه - [معتصم] - خواست با اجرای حد الهی او را پاک سازد. خلیفه همه‌ی فقها را گرد آورد و محمد بن علی - [امام جواد علیه السلام] - را نیز فرا خواند، و از ما پرسید: «دست دزد از کجا باید قطع شود؟» من گفتم: «از مچ دست». گفت: «دلیل آن چیست؟» گفتم: «چون منظور از دست در آیه‌ی تیمم «فامسحوا بوجوهکم وایدیکم؛ [۳۲] صورت و دست‌هایتان را مسح کنید» تا مچ دست است». گروهی از فقها در این مطلب با من موافق بودند و می گفتند دست دزد باید از مچ قطع شود. ولی گروهی دیگر گفتند لازم است از آرنج قطع شود و چون معتصم دلیل آن را پرسید. [صفحه ۴۴۶] گفتند: منظور از دست در آیه‌ی وضو: «فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق؛ [۳۳] صورت‌ها و دست‌هایتان را تا آرنج بشویید» تا آرنج است». آنگاه معتصم به محمد بن علی - [امام جواد علیه‌السلام] - رو کرد و پرسید: «نظر شما در این مسأله چیست؟» گفت: «اینها نظر دادند، مرا معاف بدار». معتصم اصرار کرد و قسم داد که باید نظرتان را بگویید. محمد بن علی گفت: «چون قسم دادی نظرم را می گویم. اینها در اشتباهند؛ زیرا فقط انگشتان [۳۴] دزد باید قطع شود و بقیه‌ی دست باقی بماند». معتصم گفت: «به چه دلیل؟» گفت: «زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: سجده بر هفت عضو تحقق می‌پذیرد، صورت (پیشانی)، دو کف دست، دو سر زانو، و دو پا (دو انگشت بزرگ پا). بنابراین اگر دست دزد از مچ یا آرنج قطع شود دستی برای او نمی‌ماند تا سجده‌ی نماز را به جا آورد، و نیز خدای متعال می‌فرماید: «و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا؛ [۳۵] هفت عضوی که سجده بر آنها انجام می گیرد از آن خداست، پس با خدا هیچ کس را مخوانید و عبادت نکنید» [۳۶] و آنچه برای خداست قطع نمی‌شود». «ابن ابی دواد» می گوید: معتصم جواب محمد بن علی را پسندید و دستور داد انگشتان دزد را قطع کردند (و ما نزد حضار بی‌آبرو شدیم) و من همان جا (از شرمساری و اندوه) آرزوی مرگ کردم... [۳۷] . [صفحه ۴۴۷]

توطئه‌ی ازدواج

در شرح زندگانی امام رضا علیه‌السلام گفتیم که مأمون عباسی برای نجات از نابسامانی‌هایی که در جامعه رخ داده بود و برای ایمنی از شورش علویان و نیز جلب محبت شیعیان و ایرانیان کوشید خود را دوستدار اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

قلمداد کند و با تحمیل ولایتعهدی خود بر امام رضا علیه‌السلام می‌خواست، هم این منظور را عملی سازد و هم امام را ازنزدیک زیر نظر داشته باشد. از سوی دیگر خاندان بنی عباس از این روش مأمون و از این که احتمالا خلافت از بنی عباس به علویان منتقل شود سخت ناراضـی و خشـمگین بودنـد. به همین جهت به مخالفت با او برخاسـتند و چون امام توسط مأمون مسـموم و شـهید شـد، آرام گرفتند و خشـنود شدند و به مأمون روی آوردند. مأمون زهر دادن امام را بسـیار سری و مخفیانه انجام داده بود و سعی داشت جامعه از این جنایت آگاهی نیابـد. برای پوشانـدن جنایت خود به اندوه و عزاداری تظاهر می‌کرد، حتی سه روز بر آرامگاه امام اقامت کرد و نـان و نمک خورد و خود را عزادار معرفی نمود؛ اما با همه‌ی این پرده‌پوشـی و ریاکاری سـرانجام بر علویان آشـکار شـد که قاتل امـام کسـی جز مـأمون نبوده است؛ لـذا سـخت آزرده و کین خواه شدنـد. مـأمون بار دیگر حکومت خویش را در خطر دیـد و برای پیشـگیری و چـاره سـازی توطئه‌ای دیگر آغاز کرد و مهربانی و دوسـتداری نسبت به امام جواد علیه‌السـلام از خود نشان داد و برای مزیـد بهره‌برداری دختر خود را به ازدواج آن گرامی در آورد و کوشـید همان اسـتفاده‌ای را که در تحمیل ولایتعهـدی بر امام رضـا علیه‌السلام می‌جست از این وصلت نیز به دست آورد. چنین بود که امام جواد علیه‌السلام را در سال ۲۰۴ هجری یعنی یک سال پس از شهادت امام [صفحه ۴۴۸] رضا علیه‌السـلام از مدینه به بغداد آورد و دختر خود، ام الفضل، را به آیین همسـری بدو داد. ریان بن شبیب می‌گوید: وقتی عباسـیان از تصـمیم مأمون در مورد ازدواج دخترش با امام جواد علیه‌السـلام آگاه شدند، ترسیدند مبادا با این کـار حکومت از دست عباسـیان خـارج شود و همان وضـعی که در زمان امام رضا علیه‌السـلام پیش آمـده بود تکرار شود! به همین جهت نزد مـأمون رفتنـد و اعـتراض کردنـد در ضـمن او را سوگنـد دادنـد که از این کـار منصـرف شـود و گفتنـد: «... تـو آنچه در گذشته‌ی دور و نزدیک میان ما و علویان واقع شده می‌دانی و نیز می‌دانی خلفای پیش از تو آنان را تبعید و تحقیر می‌کردند. ما قبلا هم از این که ولیعهـدی خود را به امام رضا واگذار کردی نگران بودیم، ولی خدا آن مشـکل را برطرف ساخت. اینک تو را به خدا سوگند می‌دهیم که ما را دوباره اندوهگین مساز و از این ازدواج صـرف نظر کن و دخترت را با یکی از عباسـیان که صـلاحیت این وصـلت را داشته باشند همسر ساز». مأمون پاسخ داد: «آنچه میان شما و علویان روی داده، باعث آن شما بودید و اگر به انصاف نظر کنیـد آنان از شـما سـزاوارترند؛ و آنچه خلفای پیش از من با علویان انجام دادنـد قطع رحم (بریـدن از خویشاوند) بوده و من از این کار به خدا پناه می‌برم؛ در مورد ولایتعهدی امام رضا هم پشیمان نیستم، من از او تقاضا کردم خلافت را بپذیرد ولی او قبول نکرد و تقـدیر الهی واقع شـد. امـا در مورد ابوجعفر محمـد بن علی - [امـام جواد علیه‌السـلام] - بایـد بگویم که من او را بـدان جهت برای ازدواج با دخترم انتخاب کردم که با خردسالی در دانش و فضـیلت بر تمامی اهل فضل برتری دارد و همین موجب شگفتی و تعجب است؛ امیـدوارم این موضوع همچنانکه برای من روشن شده برای همه مردم روشن شود، تا بدانند که نظر درست همان نظر من [و او سزاوار همسـری دختر من] است». عباسـیان گفتند: «هر چند این نوجوان موجب شگفتی و تعجب تو شده، ولی هنوز کودک است و علم و دانشـی نیـاموخته، صبر کن تـا ادب بیـاموزد و بـا علم دین آشـنا شود، آنگـاه منظور خود را عملی ساز». مأمون گفت: «وای بر شمـا، من این جوان را بهتر از شـما می‌شـناسم، او از خانـدانی است که علومشان خـدایی است و به آموختن نیازی نـدارد، پـدران او همیشه در علم دین و ادب از مردم بی‌نیاز بودند، اگر مایلید او را بیازمایید تا آنچه گفتم بر شـما آشـکار شود». گفتند: «این پیشـنهاد خوبی است، او را می‌آزماییم، و در حضور شـما مسألهای فقهی از او می‌پرسـیم، اگر به درستی پاسخ داد، ما دیگر اعتراضی نخواهیم داشت و بر همگـان درسـتی نظریه‌ی خلیفه روشن می‌گردد و اگر نتـوانست پاسـخ دهـد نیز مشـکل مـا حـل می‌شود [و خلیفه از این ازدواج منصرف می‌گردد]». [صفحه ۴۴۹] مأمون گفت: «هر وقت خواستید می‌توانید او را امتحان کنید». عباسـیان به یحیی بن اکثم که قاضـی آن زمان بود مراجعه کردنـد و به او وعده‌ی پاداش هنگفتی دادند تا از امام جواد علیه‌السـلام مسأله‌ای بپرسد که او پاسـخ آن را ندانـد و یحیی پذیرفت. آنگاه نزد مأمون بازگشـتند و از او خواسـتند روزی را برای این کار تعیین کند. مأمون روزی را تعیین کرد، همه در آن روز گرد آمدند. مأمون فرمان داد در بالای مجلس برای امام جواد علیه‌السـلام جایی را تعیین کردند. امام وارد شد

و در محلی که تعیین شده بود نشست. یحیی بن اکثم روبروی او نشست. دیگران نیز در جای خود قرار گرفتند و مأمون هم کنار امام نشسته بود. یحیی بن اکثم به مأمون گفت: «اجازه می‌دهید از ابو جعفر سؤالی بنمایم؟» مأمون گفت: «از خود او اجازه بخواه». یحیی به امام رو کرد و گفت: «فدایت شوم اجازه می‌دهی سؤالی مطرح کنم؟» امام فرمود: «اگر می‌خواهی بپرس». یحیی گفت: «فدایت شوم در مورد کسی که در حال احرام شکاری [۳۸] را بکشد چه می‌فرمائید؟» امام فرمود: «این مسأله صورت‌های فراوانی دارد: آیا در خارج حرم بوده یا در داخل، از حرمت این کار اطلاع داشته یا بی اطلاع بوده، عمدا کشته یا سهوا و به خطا، عبد بوده یا آزاد، صغیر بوده یا کبیر، بار اول او بوده که چنین کاری کرده یا بار دوم، صید پرنده بوده یا غیر پرنده، کوچک بوده یا بزرگ، کشنده از کار خود پشیمان شده یا قصد تکرار آن را دارد، در شب صید کرده یا در روز، احرام او احرام عمره بوده یا احرام حج». یحیی بن اکثم از این که امام، اصل سوال او را چنین عالمانه تشریح کرد متحیر ماند و آثار عجز و شکست در چهره‌اش پدیدار شد و زبانش به لکنت افتاد؛ چنانکه همه حاضران [قدرت علمی امام و شکست یحیی را] دریافتند. مأمون گفت: «سپاس خدای را بر این نعمت و این که نظر من درست درآمد. آنگاه به عباسیان رو کرد و گفت آیا آنچه انکار می‌کردید دانستید؟!». در همین مجلس مأمون ازدواج با دخترش را به امام پیشنهاد کرد و از او خواست خطبه‌ی عقد را بخواند. امام پذیرفت و در آغاز خطبه فرمود: الحمد لله اقرارا بنعمته، و لا اله الا الله اخلاصا لوحدانیته و صلی الله علی [صفحه ۴۵۰] محمد سید بریته، و الاصفیاء من عترته. اما بعد فقد کان من فضل الله علی الانام، أن أغناهم بالحلال عن الحرام. و قال سبحانه: و انکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم؛ خدای را برای اعتراف بر نعمت او سپاسگزارم، و [کلمه‌ی توحید] - لا اله الا الله می‌گویم به جهت اخلاص در وحدانیت او و درود خدا بر محمد سرور آفریدگان و بر برگزیدگان از خاندان او. بی تردید از فضل و رحمت خدا بر مردمان است که آنان را به وسیله‌ی حلال از حرام بی‌نیاز ساخته - [و به ازدواج فرمان داده] - و فرموده: بی زن و بی شوهر از خودتان و شایستگان از بردگان و کنیزان خود را به ازدواج یکدیگر در آورید - [و به جهت فقر و بی چیزی از ازدواج مانع نشوید] - اگر فقیر باشند خداوند به رحمت خود - [به آنان عطا می‌فرماید و] - بی نیازشان می‌سازد و خدای متعال وسعت دهنده‌ی روزی بندگان و دانای به همه چیز است». آنگاه امام با تعیین مهریه‌ای معادل مهریه‌ی حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام (پانصد درهم) موافقت خود را با ازدواج با دختر مأمون اعلام فرمود. مأمون از طرف دختر عقد را خواند و امام جواد قبول فرمود و به فرمان مأمون هدایا و جوائز چشمگیری به حاضران دادند و سفره‌ها گستردند و مردم غذا خوردند و متفرق شدند. و فقط گروهی از نزدیکان و درباریان مأمون باقی ماندند و مأمون از امام تقاضا کرد که خود پاسخ صورت‌های گوناگون «صید در حال احرام» را بگوید و امام پذیرفت و به تفصیل به شرح آن پرداختند. [۳۹] . مأمون با شنیدن پاسخ، امام را بسیار تحسین کرد و تقاضا نمود این بار امام از یحیی بن اکثم مسأله‌ای بپرسد. امام به یحیی رو کرد و فرمود: «آیا بپرسم؟» یحیی که شکست خورده و مرعوب عظمت علمی امام بود گفت: «میل شماست فدایتان شوم، اگر بدانم پاسخ می‌دهم و اگر ندانم از خود شما استفاده می‌کنم و می‌آموزم». امام فرمود: «بگو چگونه است که مردی در بامداد بر زنی نگاه کرد، در حالی که این نگاه کردن بر او حرام بود و هنگامی که آفتاب بالا آمد بر او حلال شد و چون ظهر شد بر او حرام شد و چون عصر در رسید بر او حلال شد و چون آفتاب غروب کرد بر او حرام شد و شب هنگام نماز عشاء بر او حلال شد و نیمه شب بر او حرام شد و چون صبح بر دمید بر او حلال شد. چرا چنین بود و به چه جهت بر او حلال می‌شد و حرام می‌شد؟!» یحیی گفت: «به خدا سوگند پاسخ و چگونگی را نمی‌دانم، اگر مایلید خودتان بیان فرمایید [صفحه ۴۵۱] تا استفاده کنیم». امام فرمود: «آن زن کنیز مردی بود، مرد نامحرمی در بامداد به او نگاه کرد در این حال این نگاه حرام بود. هنگامی که آفتاب بالا آمد آن کنیز را از صاحبش خرید بر او حلال شد و چون ظهر شد کنیز را آزاد ساخت بر او حرام شد و هنگام عصر با او ازدواج کرد بر او حلال شد. چون آفتاب غروب کرد «ظهار» [۴۰] نمود بر او حرام شد و شب هنگام نماز عشاء کفاره‌ی ظهار داد بر او حلال شد و نیمه شب یکبار او را طلاق داد بر او حرام شد و چون صبح شد بردمید رجوع کرد، بر

او حلال شد». مأمون شگفت زده به خویشان خود که حاضر بودند رو کرد و گفت: «آیا در میان شما کسی هست که این گونه پاسخ چنین مسأله‌ای را بیان کند یا پاسخ مسأله قبلی را بداند؟» گفتند: «نه به خدا سوگند...». [۴۱] . باید توجه داشت که مأمون با همه‌ی تظاهرات دوستانه و ریاکاری‌های مزورانه، از این ازدواج جز اهداف سیاسی منظور دیگری نداشته است و می‌توان دریافت که به ویژه چند هدف را دنبال می‌کرده است: ۱- با فرستادن دختر خود به خانه‌ی امام، آن گرامی را برای همیشه دقیقا زیر نظر داشته باشد و از کارهای او بی خبر نماند (و دختر مأمون نیز به راستی وظیفه‌ی خبرچین و گزارشگر مأمون را انجام می‌داد و تاریخ شاهد این حقیقت است). ۲- با این وصلت، امام را با دربار پر عیش و نوش خود مرتبط و آن بزرگوار را به لهو و لعب و فسق و فجور بکشاند و بدین ترتیب بر عظمت امام لطمه وارد سازد و او را در انظار از مقام ارجمند عصمت و امامت ساقط و خوار و خفیف نماید. ۳- محمد بن ریان می‌گوید: مأمون هر چه می‌کوشید امام جواد علیه‌السلام را به لهو و لعب وادار سازد، موفق نمی‌شد. در مجلسی که به عنوان جشن ازدواج امام برپا ساخت، صد کنیز زیبا را که هر یک جامی پر از جواهرات در دست داشتند واداشت تا چون امام وارد شد و بر جای خود نشست به استقبال او بروند و آنان این کار را کردند؛ اما امام هیچ توجهی و اعتنایی به آنان ننمود و عملا فهمانـد که از این کارها بیزار است. [صفحه ۴۵۲] ۴- در همین مجلس مطربی را برای خواندن و نواختن آورده بودند؛ اما همین که او کار خود را شروع کرد امام بانگ بر او زد: «از خدا بترس». مطرب از صلابت فرمان امام که از ژرفای معنویت و نیروی الهی آن گرامی مایه داشت، چنان مرعوب شد که آلات موسیقی از دستش فرو افتاد و دیگر هرگز تا زنده بود نتوانست از دستهایش برای ساز و نوا استفاده کند. [۴۲] . ۵- همچنانکه اشاره کردیم با این وصلت علویان را از اعتراض و قیام علیه خود باز دارد و خود را دوستدار و علاقمند به آنان وانمود کند. ۶- عوامفریبی، چنانکه گاهی می‌گفت: «من به این وصلت اقدام کردم تا ابوجعفر علیه‌السلام از دخترم صاحب فرزند شود و من پدر بزرگ کودکی باشم که از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابیطالب علیه‌السلام است. [۴۳] اما خوشبختانه این حقه‌ی مأمون نیز بی نتیجه بود. زیرا دختر مأمون هرگز فرزندی نیاورد و فرزندان امام جواد علیه‌السلام - امام دهم علی هادی علیه‌السلام، موسی مبرقع، حسین، عمران، فاطمه، خدیجه، ام کلثوم، حکیمه - همگی از همسر دیگر امام که کنیزی نیک سیرت و بزرگوار به نام سمانه مغربیه بود، به وجود آمدند. [۴۴] . روی هم این ازدواج که مأمون بر آن اصرار می‌ورزید، کاملا جنبه سیاسی داشت. بنابراین با آنکه این وصلت با زندگی مرفهی توأم بود، برای امام که همچون پدران گرامیش به دنیا توجهی نداشت، نمی‌توانست ارزشی داشته باشد، بلکه اصولا زندگی با مأمون برای آن حضرت تحمیلی و پر رنج بود. حسین مکاری می‌گوید: در بغداد خدمت امام جواد علیه‌السلام شرفیاب شدم و زندگیش را دیدم در ذهنم خطور کرد که «امام به این زندگی مرفه رسیده هرگز به وطن خود، مدینه، باز نخواهد گشت». امام لحظه‌ای سر به زیر افکند، آنگاه سر بر داشت در حالی که از اندوه رنگش زرد شده بود فرمود: «ای حسین! نام جوین و نمک خشن در حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش من، از آنچه مرا در آن می‌بینی محبوبتر است». [۴۵] . به همین جهت امام در بغداد نماند و با همسرش «ام الفضل» به مدینه بازگشت و تا سال ۲۲۰ همچنان در مدینه باقی ماند. [صفحه ۴۵۳]

شهادت امام

مأمون در سال ۲۱۸ هجری مرگش فرا رسید و پس از او برادرش معتصم جای او را گرفت. در سال ۲۲۰ هجری معتصم امام را از مدینه به بغداد آورد تا از نزدیک مراقب او باشد. چنانکه قبلا ذکر شد در مجلسی که برای تعیین محل قطع دست دزد تشکیل داده بودند، امام را نیز شرکت دادند و قاضی بغداد - ابن ابی دواد - و دیگران شرمنده شدند. چند روز بعد از آن ابن ابی دواد از حسد و کینه توزی نزد معتصم رفت و گفت: «به جهت خیرخواهی به شما تذکر می‌دهم که جریان چند روز قبل به صلاح حکومت شما نبود، زیرا در حضور همه‌ی دانشمندان و مقامات عالیه‌ی مملکتی، فتوای ابوجعفر (امام جواد) یعنی کسی را که نیمی از مسلمانان او

را خلیفه و شما را غاصب حق او می‌دانند، بر فتوای دیگران ترجیح دادی و این خبر میان مردم منتشر و خود برهانی برای شیعیان او شد». معتصم که مایه‌ی هر نوع دشمنی با امام را در خود داشت از سخنان ابن ابی دواد بیشتر تحریک شد و در صدد قتل امام برآمد. سرانجام منظور پلید خود را عملی ساخت و امام را در آخر ذیقعده‌ی سال ۲۲۰ هجری قمری مسموم و شهید نمود. پیکر پاک امام ابوجعفر، جواد، را در کنار قبر جد گرامیش امام موسی بن جعفر، در قبرستان قریش در بغداد به خاک سپردند، [۴۶] صلی الله علیه و علی آبائه الطاهرین. مزار این دو گرامی هم اکنون به کاظمین مشهور است و از دیرباز زیارتگاه مسلمانان بوده است. [صفحه ۴۵۴]

شاگردان مکتب امام جواد

اشاره

امامان پاک ما همچون پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم پیوسته در تعلیم و تربیت مردم می‌کوشیدند. در همه‌ی اوقات ملتزم به راهنمایی و تربیت مردم بودند. رفتار و گفتار معاشرت و حتی هر گوشه از زندگی روزمره‌ی آنان، آموزشگر کسانی بود که با آنان تماس داشتند؛ هر کس هر وقت [۴۷] با آنان می‌نشست برایش ممکن بود که از اخلاق و دانش آنان بهره‌مند شود، اگر سؤالی داشت می‌توانست مطرح کند و پاسخ آن را بشنود و پرسشها محدود هم نبود. هر مشکلی داشتند می‌پرسیدند و پاسخ می‌گرفتند. بدیهی است چنین مدرسه‌ای هرگز و در هیچ جا جز در مکتب پیامبران و امامان نمونه نداشته و ندارد. طبیعی است که ویژگی و ثمربخشی چنین مکتبی تا چه حد خیره کننده و جاذب بوده است؛ به همین جهت خلفای اموی و عباسی که می‌دانستند اگر مردم متوجه این ویژگی‌ها شوند به سوی پیشوایان الهی و امامان بر حق جذب خواهند شد و آنگاه حکومت این غاصبان در خطر قرار خواهد گرفت، تا آنجا که برایشان ممکن بود، می‌کوشیدند مردم با پیشوایان واقعی اسلام به طور آزاد تماس نداشته باشند. فقط چند سالی در زمان امام باقر علیه‌السلام به جهت حکومت عمر بن عبدالعزیز که رفتاری انسانی داشت و در زمان امام صادق علیه السلام به جهت آنکه حکومت اموی رو به زوال بود و حکومت عباسی هم هنوز قدرتی نداشت، مردم توانستند از آن دو امام بزرگوار به طور آزادتری استفاده کنند و می‌بینیم که شماره‌ی شاگردان و راویان از امام صادق علیه‌السلام به حدود چهار هزار نفر رسید؛ [۴۸] ولی در دوره‌های دیگر اصحاب و شاگردان و راویان [صفحه ۴۵۵] برخی از ائمه علیهم‌السلام بسیار کم بوده‌اند. به عنوان مثال؛ اصحاب و شاگردان و راویان امام جواد علیه‌السلام قریب صد و ده نفرند. [۴۹] این گویای آن است که در زمان آن گرامی تماس مردم با او تا چه اندازه محدود بوده است. در عین حال در میان همین افراد معدود، چهره‌های درخشانی وجود دارد که برای نمونه به برخی اشاره می‌کنیم.

علی بن مهزیار

از یاران خاص و جزو وکلای امام جواد علیه‌السلام بود و از اصحاب امام رضا و امام هادی علیهماالسلام نیز محسوب می‌شود. بسیار عبادت می‌کرد و در اثر سجده‌های طولانی پیشانیش پینه بسته بود. هنگام طلوع آفتاب سر به سجده می‌نهاد و سر بر نمی‌داشت تا هزار تن از مؤمنان را دعا می‌کرد و از خدای متعال برای آنان آنچه برای خود می‌خواست مسألت می‌نمود. علی بن مهزیار در اهواز می‌زیست و بیش از سی کتاب تألیف کرد. [۵۰] . در مراتب ایمان و عمل به چنان مقام ارجمندی نائل شد که یکبار امام جواد علیه‌السلام در تقدیر از او نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم. ای علی! خداوند به تو پاداشی نیکو عطا فرماید و تو را در بهشت جای دهد و در هر دو جهان از خواری نگاهدارد و در آخرت با ما محشور نماید. ای علی! من تو را در خیرخواهی و اطاعت و احترام و خدمت و انجام آنچه بر تو واجب است آزموده‌ام، و اگر بگویم هیچ کس را چون تو نیافته‌ام امید آن دارم که در این گفتار راستگو

باشم. خداوند بهشت‌های فردوس را پاداش تو قرار دهد. مقام تو و نیز خدمات تو در گرما و سرما و شب و روز بر من پوشیده نیست. از خدا مسألت می‌دارم در قیامت هنگامی که همه‌ی مردم جمع می‌شوند، تو را به رحمت ویژه‌ای اختصاص دهد چنانکه مورد غبطه و حسرت دیگران قرار گیری. انه سمیع الدعاء». [۵۱] .

احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی

از مردم کوفه و جزو یاران ویژه‌ی امام رضا و امام جواد علیهماالسلام و نزد آن دو امام معصوم بسیار ارجمند بود. چندین کتاب و از جمله کتاب الجامع را تألیف کرد. فقاهت او را همه‌ی دانشمندان شیعه قبول دارند و او را مورد اطمینان کامل می‌دانند. [۵۲] . این گرامی همان است که همراه با سه تن دیگر به خدمت امام رضا علیه‌السلام شرفیاب شد [صفحه ۴۵۶] و امام نسبت به او محبت و احترام ویژه‌ای مبذول داشت. [۵۳] .

زکریا بن آدم

زکریا از اهالی قم بود و هم اکنون نیز مزارش در شهرستان قم معلوم و مشهور است؛ از یاران بسیار نزدیک امام رضا و امام جواد علیهما السلام محسوب می‌شد و امام جواد علیه‌السلام برای او دعا فرمود و او را از یاران با وفای خویش به شمار آورد. [۵۴] . یکبار که خدمت امام رضا علیه‌السلام شرفیاب شده بود، امام از اول شب تا صبح در خلوت با او سخن می‌گفت. [۵۵] ونیز در پاسخ کسی که پرسیده بود: «راه من دور است و نمی‌توانم همیشه خدمت شما برسم، معارف و احکام دینم را از چه کسی فرا گیرم؟» فرمود: «از زکریا بن آدم که در امور دین و دنیا امین است». [۵۶] .

محمد بن اسماعیل بن بزیع

از یاران امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السلام و نزد شیعه از موثقین محسوب می‌شود. مردی صالح و درست کردار و اهل عبادت بود و کتابهایی تألیف کرد. در عین حال در دربار عباسیان کار می‌کرد [۵۷] و در این رابطه امام رضا علیه‌السلام به او فرمود: «خداوند در دربار ستمگران بندگانی دارد که به وسیله‌ی آنان برهان خویش را آشکار می‌سازد و آنان را در شهرها قدرت می‌بخشد تا به وسیله‌ی آنان دوستان و اولیاء خود را از ستم ستمگران نگاهدارد و امور مسلمانان را اصلاح کند. آنان در خطرها و حوادث پناه اهل ایمانند و گرفتاران و نیازمندان از شیعیان ما به آنان رو می‌آورند و رفع گرفتاری و نیاز خود را از آنان می‌خواهند. به وسیله‌ی چنان افرادی خداوند مؤمنان را از هراس ستمگران ایمنی می‌بخشد. آنان مؤمنان حقیقی و امنای خدا در زمینند؛ رستخیز از نور آنان نورانی است. به خدا سوگند که بهشت برای آنان و آنان برای بهشت آفریده شده‌اند و گواراشان باد». آنگاه امام فرمود: «هر یک از شما بخواهد می‌تواند به همه‌ی این مقامات نائل شود». محمد بن اسماعیل عرض کرد: «فدایت شوم به چه چیز؟» فرمود: «به این که با ستمگران باشد و با خوشحال کردن شیعیان ما، ما را خوشحال کند (در پست و مقامی که قرار می‌گیرد هدفش رفع ظلم و ستم از مؤمنان باشد)». [صفحه ۴۵۷] در پایان امام به محمد بن اسماعیل که از وزرای دربار عباسی بود فرمود: «ای محمد تو نیز از آنان باش». [۵۸] . حسین بن خالد می‌گوید: «با گروهی خدمت امام رضا علیه‌السلام بودیم. از محمد بن اسماعیل بزیع سخن به میان آمد، امام فرمود: «دوست دارم در میان شما مثل اویی باشد». [۵۹] . محمد بن احمد بن یحیی می‌گوید: با محمد بن علی بن بلال به زیارت قبر [۶۰] محمد بن اسماعیل بن بزیع رفتیم. محمد بن علی در طرف سر قبر رو به قبله نشست و گفت: صاحب این قبر برایم نقل کرد که امام جواد علیه‌السلام فرمود: «کسی که قبر برادر مؤمن خود را زیارت کند و کنار قبر او رو به قبله بنشیند و دست خود را بر قبر بگذارد و هفت بار سوره‌ی «انا انزلناه فی لیلة القدر» را بخواند، از فزع اکبر و وحشت و هراس بزرگ قیامت ایمن

می گردد». [۶۱] . محمد بن اسماعیل بن بزیع می گوید: «از امام جواد علیه‌السلام تقاضا کردم پیراهنی از پیراهن‌های خود برایم بفرستد تا کفن خویش سازم. آن گرامی پیراهنی فرستاد و فرمان داد تا تکمه‌هایش را بردارم». [۶۲] . [صفحه ۴۵۸]

برخی سخنان امام

سخنان امامان معصوم که شعاعی از آفتاب دانش ایشان است، برای بندگان خدا رهنمونی روشن و مطمئن بشمار می‌رود؛ چرا که آن بزرگواران از هر گونه خطا و انحراف و کج اندیشی بر کنارند. رهنمودهای آنان تنها به یک بعد نظر ندارد بلکه همه‌ی ابعاد وجودی انسان را شامل می‌شود و مخصوص قشر خاصی هم نیست بلکه همه‌ی اقشار را به سوی کمال انسانی سوق می‌دهد و در همه‌ی مراتب فطرتها را بر می‌انگیزد و بیدار می‌سازد. اینک نمونه‌هایی از سخنان نهمین پیشوا، امام ابوجعفر محمد بن علی الجواد علیه‌السلام را ذکر می کنیم، به امید آنکه ما را نیز سود بخشد و رهنما باشد. ۱- «من استغنی بالله افتقر الناس الیه و من اتقی الله احبه الناس؛ [۶۳] کسی که با اتکاء به خدا روی نیاز از مردم بگرداند مردم به او نیازمند می‌شوند و کسی که پرهیزکاری پیشه سازد محبوب مردمان می گردد». ۲- «الکمال فی العقل؛ [۶۴] کمال آدمی در خردمندی است». ۳- «حسب المرء من کمال المروة ان لا یلقی احدا بما یکره؛ [۶۵] کمال مروت آن است که انسان با هیچ کس چنان رفتار نکند که بر خودش نمی‌پسندد». ۴- «لا تعاجلوا الامر قبل بلوغه فتندموا و لا یطولن علیکم الامل فتقسوا قلوبکم [صفحه ۴۵۹] و ارحموا ضعفائکم و اطلبوا من الله الرحمة بالرحمة فیهم؛ [۶۶] به کاری که وقتش نرسیده اقدام نکنید که پشیمان می‌شوید، و آرزوهای دور و دراز نداشته باشید که موجب قساوت قلب است، و به ناتوانان خود رحم کنید و با ترحم بر آنان رحمت خدای را بجویید». ۵- «من استحسن قبیحا کان شریکا فیه؛ [۶۷] آنکه کار زشتی را نیکو شمارد در آن کار شریک است». ۶- «العامل بالظلم و المعین علیه و الراضی شرکاء؛ [۶۸] ستمکار و یاری کننده‌ی ستمکار و کسی که به ستم او راضی است همه در گناه آن شریکند.» ۷- «من وعظ اخاه سرا فقد زانه و من وعظه علانیة فقد شانه؛ [۶۹] کسی که برادر مؤمن خود را پنهانی پند دهد او را آراسته و کسی که آشکارا و در حضور دیگران نصیحت کند چهره‌ی اجتماعی او را زشت ساخته است». ۸- «القصد الی الله بالقلوب ابلغ من اثبات الجوارح بالاعمال؛ [۷۰] با دل به خدا توجه کردن مؤثرتر از، اعضا را بر عمل، واداشتن است». ۹- «یوم العدل علی الظالم اشد من یوم الجور علی المظلوم؛ [۷۱] روز دادخواهی و عدالت بر ستمگر سختتر از روز ستم بر ستمدیده است». ۱۰- «عنوان صحیفة المسلم حسن خلقه؛ [۷۲] سرآغاز نامه‌ی عمل مسلمان [در قیامت] نیک خلقی اوست». ۱۱- «ثلاث یبلغن بالعبد رضوان الله تعالی: کثرة الاستغفار و لین الجانب و کثرة الصدقة و ثلاث من کن فیه لم یندم: ترک العجلة و المشورة و التوکل علی الله عند العزم؛ [۷۳] سه چیز انسان را به خشنودی خدا می‌رساند: بسیار آمرزش خواستن از خدا، نرم خویی با مردم، بسیار صدقه دادن. و سه خصلت است که در هر کس باشد پشیمان نمی‌شود: شتاب نکردن در کارها، مشورت در کارها، توکل بر خدا هنگامی که [پس از مشورت] بر انجام کاری تصمیم می گیرد». [صفحه ۴۶۰] ۱۲- «من امل فاجرا کان ادنی عقوبته الحرمان؛ [۷۴] کسی که به فاسقی امید بندد کمترین کیفرش محرومیت است». ۱۳- «من انقطع الی غیر الله وکله الله الیه و من عمل علی غیر علم افسد اکثر مما یصلح؛ [۷۵] آنکه بر غیر خدا امید بندد، خداوند او را به همان کس وامی گذارد، و آنکه بدون علم و اطلاع کاری انجام دهد، بیش از آنچه آباد کند، خراب می کند». ۱۴- «اهل المعروف الی اصطناعه احوج من اهل الحاجة الیه لان لهم اجرهم و فخره و ذکره فمهما اصطنع الرجل من معروف فانما یبتدء فیه بنفسه؛ [۷۶] نیکی کنندگان، نیازشان به نیکی کردن، بیش از نیازمندان است؛ زیرا نیکوکاری برایشان پاداش و افتخار و خوشنامی به دنبال دارد؛ بنابراین هرگاه کار خیری انجام دهند ابتدا به خود نیکی کرده‌اند». ۱۵- «العفاف زینة الفقر، و الشکر زینة الغنی، و الصبر زینة البلاء، و التواضع زینة الحسب، و الفصاحة زینة الکلام، و الحفظ زینة الروایة، و خفض الجناح زینة العلم، و حسن الادب زینة العقل، و بسط الوجه زینة الکرم، و ترک المن زینة المعروف، الخشوع زینة الصلاة، و ترک ما لا یعنی زینة الورع؛ [۷۷] پارسایی زینت فقر است، و

شکر زینت توانگری است، و شکیبایی زینت بلاست، و فروتنی زینت شأن و بزرگی است، و گویایی زینت سخن است، و نگهداری و ضبط دقیق زینت روایت است، و تواضع زینت دانش است، و ادب زینت خرد است، و گشاده رویی زینت کرم و بخشندگی است، و منت ننهادن زینت احسان و نیکی است، و توجه و حضور قلب زینت نماز است. و ترک کارهای بیهوده زینت تقوی و پرهیزکاری است». ۱۶- «من وثق بالله وتوکل علی الله نجاه الله من کل سوء و حرز من کل عـدو؛ [۷۸] هر کس به خدا اعتماد داشته باشد و بر او توکل کنـد، خـدا او را از هر بدی نجات می‌بخشد و از هر دشـمنی حفظ می‌کند». ۱۷- «الـدین عز، و العلم کنز، والصـمت نور، و لا هدم للدین مثل البدع، و لا افسد [صـفحه ۴۶۱] للرجال من الطمع، و بالراعی تصـلح الرعیة و بالدعاء تصـرف البلیة؛ [۷۹] دین مایه‌ی سربلنـدی است، و دانش گنـج است، و سـکوت نور است، و هیـچ چیز مثل بـدعت‌ها دین را از بین نمی‌برد، و هیـچ چیز مانند طمع، مردان را فاسـد نمی‌سازد، بوسیله‌ی زمامدار لایق و صالح مردم اصـلاح می‌شوند، و با دعا و خواسـتن از خدا بلا برطرف می گردد». ۱۸- «الصبر علی المصـیبة مصـیبة للشـامت؛ [۸۰] شـکیبایی برمصـیبتی که بر انسان وارد شـده برای دشـمنی که می‌خواهـد شـماتت و سرزنش کند مصـیبت است». ۱۹- «کیف یضـیع من الله کـافله، و کیف ینجو من الله طـالبه؛ [۸۱] چگونه ممکن است کسـی که خدا سرپرست اوست تباه شود، و چگونه ممکن است کسـی که خدا در تعقیب اوست رهایی یابد». ۲۰- «قال علیه‌السلام فی جواب رجل قال له اوصـنی بوصیة جامعة مختصرة: صن نفسک عن عار العاجلة و نار الاجلة؛ [۸۲] شخصی از امام علیه‌السلام تقاضا کرد او را در جمله‌ای کوتاه نصیحتی جامع فرماید، امام فرمود: خود را از [کارهایی که موجب] ننگ در دنیا و عذاب در آخرت است حفظ کن».

پاورقی

[۱] بحار، ج ۵۰، ص ۱۵ - عیون المعجزات، ص ۱۰۷.

[۲] بنابر قولی دیگر تولد آن حضرت در ماه رمضان بوده است.

[۳] ماریه قبطیه کنیزی است که به همسری رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم در آمد و مادر ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

[۴] کافی، ج ۱، ص ۳۲۳.

[۵] کافی، ج ۱، ص ۳۱۵.

[۶] مناقب، ج ۴، ص ۳۹۴.

[۷] انوار البهیه، ص ۱۲۵ - کافی، ج ۱، ص ۳۲۱ - ارشاد مفید، ۲۹۹.

[۸] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۱۶.

[۹] در میان عرب، برای احترام، شخص را به کنیه یاد می‌کنند. [

[۱۰] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۴۰.

[۱۱] کافی، ج ۱، ص ۳۲۱ - ارشاد مفید، ص ۲۹۸.

[۱۲] کافی، ج ۱، ص ۳۲۲ - ارشاد مفید، ص ۲۹۹.

[۱۳] کفایة الاثر، ص ۳۲۴ - بحار، ج ۵۰، ص ۳۵؛ جمله‌ی آخر این روایت نقل به معنا شده است.

[۱۴] ارشاد مفید، ص ۳۰۶.

[۱۵] کافی، ج ۱، ص ۳۲۲.

[۱۶] بحار، ج ۵۰، ص ۱۰۰ - عیون المعجزات، ص ۱۱۳.

[۱۷] دلائل الامامه، ص ۲۱۲ - بحار، ج ۵۰، ص ۵۹.

[۱۸] سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۱۱.

[۱۹] سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۲۸ و ۲۹.

[۲۰] عیون المعجزات، ص ۱۰۹، با تلخیص.

[۲۱] بحار، ج ۵۰، ص ۴۳ - خرائج راوندی، ص ۲۳۷.

[۲۲] بحار، ج ۵۰، ص ۴۴؛ به نقل از خرائج راوندی.

[۲۳] خرائج راوندی، ص ۲۳۷ - بحار، ج ۵۰، ص ۴۴.

[۲۴] به نور الابصار شبلنجی، ص ۱۷۹ و احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۴۲۴ و کافی، ج ۱، ص ۴۹۷ و ارشاد مفید، ص ۳۰۴ و مناقب، ج ۴، ص ۳۹۰ مراجعه شود.

[۲۵] اعلام الوری، ص ۳۳۴.

[۲۶] کافی، ج ۱، ص ۳۵۳ - بحار، ج ۵۰، ص ۶۸.

[۲۷] بحار، ج ۵۰، ص ۴۷؛ به نقل از خرائج راوندی.

[۲۸] محلی است معروف به رأس الحسین.

[۲۹] ارشاد مفید، ص ۳۰۴ - اعلام الوری، ص ۳۳۲ - احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۴۲۷ - الفصول المهمه، ص ۲۸۹.

[۳۰] منتهی الامال؛ قسمت زندگی امام رضا علیه‌السلام، ص ۶۷ - عیون اخبار، ج ۲، ص ۲۴۷ - بحار، ج ۴۹، ص ۳۰۳.

[۳۱] ابن ابی دواد یکی از قضاهٔ بغداد در عهد مأمون و معتصم و واثق و متوکل بود.

[۳۲] سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵.

[۳۳] سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵.

[۳۴] مقصود چهار انگشت است زیر انگشت بزرگ (شست) نباید بریده شود.

[۳۵] سوره‌ی جن، آیه‌ی ۱۸.

[۳۶] مسجد: (بکسر جیم: بر وزن مجلس، یا بفتح جیم: بر وزن مشعل، جمع آن مساجد) به معنی محل سجده است و همانطور که مسجدها و خانه‌ی خدا و مکانی که پیشانی روی آن قرار می‌گیرد محل سجده هستند، خود پیشانی و شش عضو دیگر که با آنها سجده می‌کنیم نیز محل سجده محسوب می‌شوند و به همین اعتبار در این روایت «المساجد» به معنی هفت عضوی که با آنها سجده می‌شود، تفسیر شده است، و نیز در دو روایت دیگر از امام صادق علیه‌السلام در کتاب کافی و در یک روایت در تفسیر علی بن ابراهیم قمی هم «المساجد» به هفت عضو تفسیر شده و شیخ صدوق هم در کتاب فقیه «المساجد» را به هفت عضو سجده تفسیر نموده است و همین معنا را از سعید بن جبیر و زجاج و فراء نیز نقل کرده‌اند. و نیز باید توجه داشت که اگر تفسیر «المساجد» به هفت عضو، نادرست بود، حتما فقهایی که در مجلس معتصم حاضر و در صدد خرده گیری بر کلام امام علیه‌السلام بودند اشکال می‌کردند و با توجه به اینکه خود معتصم نیز عرب بود و معنای «المساجد» را درک می‌کرد اگر معنایی که امام فرمودند اشکالی داشت، معتصم نیز زبان به اعتراض می گشود. بنابراین چون هیچ گونه اعتراضی از طرف فقهای حاضر در مجلس نشد و خود معتصم نیز تعبیر امام را پسندید و طبق آن عمل کرد. معلوم می‌شود به نظر آنان نیز «المساجد» به معنی هفت عضو سجده بوده و یا لااقل یکی از معانی آن محسوب می‌شده است. به تفسیر صافی، ج ۲، ص ۷۵۲ - و تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۴۰ - وتفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۷۲ مراجعه شود.

[۳۷] تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۹ - بحار، ج ۵۰، ص ۵.

[۳۸] بر کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است برخی کارها و از جمله؛ صید کردن حرام است. جزئیات این مسأله در کتاب

مناسک حج ذکر شده است.

[۳۹] مشروح پاسخ امام در کتاب‌های حدیث ذکر شده است.

[۴۰] ظهار پیش از اسلام در عهد جاهلیت طلاق حساب می‌شد و موجب حرمت ابدی می گشت. حکم آن در اسلام تغییر یافت و فقط موجب حرمت و کفاره شد. ظهار آن است که مرد به زن خود بگوید تو به من یا نسبت به من چون پشت مادرم یا خواهرم یا دخترم هستی؛ در این صورت باید کفاره‌ی ظهار بدهد تا همسرش بر او مجددا حلال شود. تفصیل این مسأله را در رساله‌های علمیه ملاحظه فرمائید.

[۴۱] ارشاد مفید، ص ۲۹۹ - تفسیر قمی، ص ۱۶۹ - احتجاج طبرسی، ص ۲۴۵ - بحار، ج ۵۰، ص ۷۴ - ۷۸ با تلخیص.

[۴۲] کافی، ج ۱، ص ۴۹۴ - بحار، ج ۵۰، ص ۶۰.

[۴۳] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵۴.

[۴۴] منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۳۵؛ به نقل از تحفة الازهار. محدث قمی در همین کتاب و همین صفحه می‌نویسد: از تاریخ قم ظاهر می‌شود که زینب و ام محمد و میمونه نیز دختران حضرت جواد علیه‌السلام بوده‌اند و شیخ مفید در دختران آن حضرت دختری به نام امامه یاد کرده است.

[۴۵] خرائج راوندی، ص ۲۰۸ - بحار، ج ۵۰، ص ۴۸.

[۴۶] به ارشاد مفید، ص ۳۰۷ و اعلام الوری، ج ۵۰، ص ۶ و منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۳۴ رجوع شود. «در سال و ماه و روز شهادت امام جواد علیه‌السلام قولهای دیگری هم هست که از ذکر آنها خودداری شد.».

[۴۷] البته در بسیاری از اوقات حاکمان ظالم مانع از تماس مردم با آن بزرگواران بودند.

[۴۸] رجال شیخ طوسی، ص ۱۴۲ - ۳۴۲.

[۴۹] رجال شیخ طوسی، ص ۳۹۷ - ۴۰۹.

[۵۰] الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۴۲۴.

[۵۱] غیبت شیخ طوسی، ص ۲۲۵ - بحار، ج ۵۰، ص ۱۰۵.

[۵۲] معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۳۷ - رجال کشی، ۵۵۸.

[۵۳] در بخش «پیشوای هشتم امام رضا علیه‌السلام» یاد شد.

[۵۴] رجال کشی، ص ۵۰۳.

[۵۵] منتهی الامال، زندگانی امام رضا علیه‌السلام ص ۸۵.

[۵۶] رجال کشی، ص ۵۹۵.

[۵۷] رجال نجاشی، ص ۲۵۴.

[۵۸] رجال نجاشی، ص ۲۵۵.

[۵۹] رجال نجاشی، ص ۲۵۵.

[۶۰] قبر او در «فید» که محلی است در راه مکه، می‌باشد؛ به تحفة الاحباب محدث قمی، ص ۳۱۷ مراجعه شود.

[۶۱] رجال کشی، ص ۵۶۴.

[۶۲] رجال کشی، ص ۲۴۵ و ۵۶۴.

[۶۳] نور الابصار، ص ۱۸۰.

[۶۴] الفصول المهمه، ص ۲۹۰.

[۶۵] نور الابصار، ص ۱۸۰.

[۶۶] الفصول المهمهٔ، ص ۲۹۲.

[۶۷] نور الابصار، ص ۱۸۰.

[۶۸] الفصول المهمه، ص ۲۹۱.

[۶۹] نور الابصار، ص ۱۸۰.

[۷۰] الفصول المهمه، ص ۲۸۹.

[۷۱] الفصول المهمه، ص ۲۹۱.

[۷۲] نور الابصار، ص ۱۸۰.

[۷۳] الفصول المهمه، ص ۲۹۱.

[۷۴] نور الابصار، ص ۱۸۱.

[۷۵] الفصول المهمه، ص ۲۸۹.

[۷۶] نور الابصار، ص ۱۸۰.

[۷۷] الفصول المهمه، ص ۲۹۱.

[۷۸] نور الابصار، ص ۱۸۱.

[۷۹] الفصول المهمه، ص ۲۹۰.

[۸۰] نور الابصار، ص ۱۸۰.

[۸۱] الفصول المهمه، ص ۲۸۹.

[۸۲] احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۴۳۹؛ به نقل از وسیلهٔ المال و نیز ۱۹ روایت یاد شده که از کتاب‌های الفصول المهمه و نورالابصار نقل شد در کتاب احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۴۲۸ – ۴۳۹؛ به نقل از همان دو کتاب آمده است.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف

مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام –: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹